بسم الله الرحمن الرحیم

ویل لکل همزه لمزه

الذی جمع مالا و عدده

یحسب ان ماله اخلده

کلا لینبذن فی الحطمه

و ما ادراک ما الحطمه

نار الله الموقده

التی تطلع علی الافئده

انها علیهم موصده

فی عمد ممده

وای بر هر همز کننده ی لمز کننده

هر دو به معنای عیبجویی و طعنه زدن. با این تفاوت که یکی در نهان است (همز) و دیگری آشکار (لمز)

همان کسی که جمع کرده است مالی را و آن را بسیار میشمارد (هرچه در زبان عربی مشدد میشود، در آن یک شدت و مبالغه ای وجود دارد)

گمان میکند مالش او را جاودانه خواهد کرد

هرگز اینطور نیست. حتما افکنده خواهد شد در آتش سوزان

و چه چیز تو را آگاه کرد که آن حطمه چیست؟

آتش خداست که ایقاد و برافروخته شده است

همان آتشی که بر قلب ها (جمع فواد)ی ایشان منطبق و موصده است. (به انطباق تام دو دست روی هم، موصده گفته میشود)

در ستون های کشیده شده

کشف فضای سخن سوره:

اگر به این سوره نگاه کلی داشته باشیم، در قسمتی از سوره، تهدید خدای متعال اتفاق افتاده و خدا آن را توصیف کرده. از این تهدید صرف، فضای سخن را نمیشود استفاده کرد اما از یکجایی، کسی که تهدید کرده را توصیف کرده

مرحله به مرحله باید نقش اول حقیقی یا حقوقی را که مورد تهدید آیات است یا شناخت. او، در اینجا همزه لمزه است. مشهور است به عیبگیری و طعنه زدن، هم در نهان و هم در آشکار.

ثروتمند هم است، خیلی هم به ثروتش علاقه دارد. این را از کجا میفهمیم؟ کنایه اش را از عدّده می فهمیم. میتوانست به جمع مالا کفایت کند اما میگوید عدده، یعنی هی مالش را میشمارد و دوست دارد آن را هی ببیند.

آیا تنها اینگونه است؟ نه!

این رفتار او با یک گمان جمع شده است: گمان میکند که همانا مالِ او، او را جاودانه خواهد کرد. لذا هرچه بتواند آن را بیشتر کند، جاودانگی او تضمین شده تر است.

در این سوره به خوبی میشود فرق نگاه استقلالی و ارتباطی را بررسی کرد.

آیا همز و لمز کار بدی است؟ بله

چه دلیلی؟ قرآن فرموده. در آیه اول این سوره که این رفتار را مورد توبیخ قرار میدهد (استفاده ی استقلالی) اما وقتی به جایگاه آن در ایات نگاه می کنیم، شاخه ی خاصی از آن را مورد بررسی قرار داده.: سراغ آن همزه ی لمزه ای رفته که ثرومتند است و گمان این را دارد که ثروتش او را جاودانه میکند.

چه ربطی برقرار است بین جمع مال و شمارش آن و همز و لمز؟

جواب: اگر این گمان نبود، او دچار همز و لمز نمیشود. اما این گمان سبب شده که او اهل همز و لمز بشود. این گمان هم چیزی نیست که اقراری باشد؛ نه! میگوید یحسب، و نمیگوید یقول! گمانش این است. پشت پرده ی این رفتار که هی در جمع مال میکوشد و فکر می کند هرچه بیشتر جمع کند، بیشتر بقا دارد.

چه ربطی به این رفتار و گمان با همز و لمز است؟ وقتی او مال را سبب جاودانگی دانست و مالش را نیز افزود تا جاودانگی را بیفزاید، خود را نسبت به کسی که بقا ندارد چون مال ندارد، برتر می بیند و لذا مشغول همز و لمز میشود و به خود این اجازه را میدهد چون کسی جلوی او نمی ایستد و خود را بالاتر می بیند.

در سوره کهف، آیه 32:

شرایط فراهم است، دو نفری که برای یکی، دو باغ قرار دادیم که باغ انگور بود و دورتادور آن نخل بود و بین این دو باغ هم یک مزرعه داشت، هر دو باغ هم ثمرشان را به طور کامل میداد و آفتی نداشتند و بین این دو باغ، یک نهر هم جریان داده بودیم و حسابی از این دو باغ ها بهره مند بود. و به بغلیش میگه: هم مالم از تو بیشتره و هم شکست ناپذیرم چون نفراتم بیشتر است. داخل باغش شد در حالی که ظالم لنفسه بود.

اینجا این گمان را باز میکند که چطور کسی به خاطر مال داشتن، گمان جاودانگی پیدا میکند: قال ما اظن ان تبید هذه ابدا... فکر نمی کنم چنین باغ ها و مزرعه ای بخواهد روزی نابود شود و گمان نمی کنم قیامت برپا شود، برفرض هم باشد، قطعا بهتر از این را آنجا خواهم یافت (استصحاب جاری میکند!) پس من چون مال دارم، حتما جاودانه ام؛ چه در این دنیا و چه در آن دنیا

همراهش به او گفت آیا کافر شدی؟ ندیده گرفتی خدایی را که تو را از خاک آفرید و تبدیل به نطفه کرد و بعد تبدیل به مرد ایستاده ی مستوی القامه شدی؟ چرا توی این معادلات، نقش خدا را نادیده گرفتی!؟ ولی او خدای من است و برای او شریک قائل نمیشوم. چرا وقتی وارد باغ شدی ماشاءالله و لا قوه الا بالله نگفتی و اقرار نکردی اینها از جانب خداست. آن هنگام که دیدی من از نظر مال و فرزند از نظر تو کمترم، به جای اینکه به رخ من بکشی، باید به طرف کسی برمیگشتی که این اموال و قدرت و نعمت را به تو داده. بعد او را نفرین میکند: امیدوارم پروردگارم بهتر از باغ تو را به من بدهد و بر باغ تو شن از آسمان بباراند و باغت نابود شود یا اصلا آبش از دست برود (چرا آیات "او" میگه؟ میخواد بگه راههای فراوانی برای خدا هست)

و همین طور هم شد و باغش نابود شد . و لم تکن له فئه ینصرونه... هیچ کس نتوانست کمکش کند: نه مالش و نه نفرش. آن ولایت نهایی و دست برتر بودن برای خداست، به حق.

برگردیم به سوره همزه:

آنچه در آیات مذمت میشود، ثروت داشتن نیست، بلکه این نوع نگاه به ثروت است.

چرا از همز و لمز شروع میکند؟ چرا نگفت وای بر هر کسی که گمان میکند مالش او را نگه میدارد؟

خدا تهدید را روی رفتاری میبرد که خروجی این گمان است. رفتار او مورد تهدید است. چون گمان، خیلی قابل کشف نیست اما رفتار قابل کشف و رویت است. اگر کسی خیلی همز و لمز دارد، یعنی خود را برتر می بیند. آن گمان، همه ی همز و لمز است و نه یکی از شاخه های آن. اگر هر کسی گرفتار همز و لمز است، ناگزیر این است که چون دارایی دارد و این دارایی را هر روز می افزاید، تصور برتری دارد و به خود جرات بازکردن زبان در طعن و عیبجویی دیگران میدهد.

از رفتار، میشود به ریشه رسید.

لذا خداوند وقتی علم هم میخواهد به پیامبر بدهد، بلافاصله... میکند. این یک ویژگی در فردِ تو نیست بلکه یک عنایت از جانب الله است.

بعد از آنتراکت

خدا، معمولا آغاز سوره را طوری انتخاب می کنه که سوال برانگیز است: وای بر هر عیب جوی عیب گیر. حالا سوال میشه: کیه!؟

(منظور از خالد، خالد در این شرایط منظور است)

ادامه ی ایات:

کلا، هرگز اینطور نیست. کلا چی؟ به نزدیکترین برمیگردد: ان ماله اخلده

هرگز اینطور نیست که مال، سبب جاودانگی او شود. نه تنها سبب جاودانگی او نمیشود، بلکه به شدت و حتما حتما حتما در حطمه افکنده خواهد شد. حطمه چیست؟

قرآن، اوضاع را مرحله به مرحله به نقطه ای میبرد که طرف، از جمع مالش شرمنده شود!

نارالله الموقده

آنچه این حطمه را سنگین کرده، این است که این حطمه آتش خداست. و هرکاری که خداوند در انجام دهد، در نهایت کمال است. وقتی نار، منتسب به خداوند میشود یعنی اوج نار بودن است. آتش خداست که شعله ور شده است. التی تطلع علی الافئده... همان آتشی که جان ها و قلب ها را میسوزاند. درون را میسوزاند. ویژگی خاص این آتش این است.

تناسب جرم و جزا در آیات قرآن کریم: در این سوره، خداوند ویژگی آتش را روی این میبرد که تطلع علی الافئده. فرض دیگر این است که مثلا اگر سوره میخواست با دزدها برخورد کند که ضربه اش به دارایی های مردم میخورد و دارایی های مردم از آنها در امان نیست، اونجا جا نداشت بگه تطلع علی الافئده. ولی وقتی از عده ای سخن میگوید که آرامش مردم از اونها در امان نیست و این قلب های مردم است که از آنها در امان نیست، جزای متناسب این است که قلب او در امان نباشد. او، با این رفتار خود سبب حقارت مخاطب شده و دل او را سوزانده و احساس کم بودن بکند و همین اتفاق سبب دل سوختن او میشود و روحش از آرامش خارج میشود. پس باید با آتشی مواجه شود که سوزاننده است و حسرت افزا.

در سوره ی مرسلات این تناسب خیلی بهتر دیده میشود: این دارایی هاست که سبب شده این فرد، وعده های خدای متعال را تکذیب کند و نادیده بگیرد. و خدا میگه برید به سمت همانهایی که تکذیب میکردید و زیر همان سایه. او در این دنیا، دنبال یک آسایش و سایه ی خنکی بوده و حالا خدا با چیزی که در ذهن او متناسب با فضای ذهنی اوست، سخن میگوید. او یک عمر دنبال همین چیزها بوده و حالا در قالب عذاب داره دریافتشون می کنه.

او هی مال رو مال انباشته میکرد، حالا هم در ستون هایی از آتش، قلب او سوزانده خواهد شد.

از نظر فنی: سوره همزه، از مدل اجمال و تفصیل استفاده کرده. این چه مدلی است؟

گفته ویل لکل همزه لمزه. بعد، بر اساس لف و نشر غیرمرتب، اول همزه لمزه را توصیف کرده و بعد، ویل را.

اولین سوالی که بعد از آیه ی اول پیش می آید این است که همزه ی لمزه کیست؟ و بعد ویل را توضیح میدهد.

همیشه اینطور نیست که قرآن از گمان ها به رفتارها برود. گاهی از رفتارها به گمان ها میرود. این چیست که باعث شده و خود را از او برتر ببینی؟ در سوره ی حجرات می بینیم که همچین اتفاقی سبب چه اقداماتی میشود. در اولین لایه ی اجتماعی و سیاسی، بهم خوردن برادری هاست (در سوره ی حجرات می بینیم) پشت سر رهبری ایستاده اند و حالا حرف او را زیر پا گذاشته اند و مردم سرخود تصمیم میگیرند. چرا؟ چون یک عده مشغول تمسخر و لقب بد دادن و تجسس و گمان بد و غیبت اند و غافلند از اینکه ان اکرمکم عندالله اتقیکم. چون خود را اکرم میدانند، مشغول این رفتارها میشوند.

خدا معیاری برای برتری داده که اگر باشد، خودبرتربینی، سالبه به انتفاع موضوع است. قطعا اگر تقوای کسی بالا بود، خود را بالاتر از دیگری نمی بیند.

سیاق، شرایط خاصی دارد

اما دسته هایی در سوره، غرض مستقلی را پیگیری میکند و معلق نیست.

اما بخش هایی در سوره، اگر بخش دیگر نباشد، معلق می ماند. مثل ویل در این سوره

نظر یکی از بچه ها: تطلع علی الافنده، همان گمان باعث این رفتار شده و خدا عذاب را بر منشاء این گمان نازل میکند

اشکال استاد به این نظر:

1. گمان ها و یقین و ظن، در لایه ی منفیش، بیشتر به عقل برمیگردد

فواد، قلب است. جان است. درون است. قلب جوانحی است. منشاء محبت و عطوفت است و جوارحی نیست

1. تطلع علی الافئده، آتشی که جان ها را بسوزاند، چیزی که بیشتر به ذهن متبادر است این که جانش بسوزاند و حسرت بخورد نه جانی که منشاء این طرز فکر است.